

# پروین اعتصامی

مجموعه اشعار



مؤسسه انتشارات نگاه

تاسیس: ۱۳۵۲

## فهرست دیوان پروین اعتصامی

۹	سخن ناشر
۱۱	پیش درآمد
۲۷	دییاجه
۳۳	مسطها
۳۵	ای گربه
۳۶	آشیان ویران
۳۸	ای مرغک
۳۹	نغمه صبح
۴۲	یاد یاران
۴۵	مثنوی‌ها
۴۷	گره‌گشای
۴۹	ناآزموده
۵۱	شکنج روح
۵۲	جولای خدا
۵۵	جان و تن
۵۶	بی آرزو
۵۷	ذره و خفاش
۵۸	جامه‌ی عرفان
۶۰	کارآگاه
۶۱	گنج درویش
۶۴	نیر و کمان
۶۶	گل سرخ
۶۸	شباویز
۶۹	عشق حق
۷۰	امید و نو میدی
۷۱	نااهل
۷۲	عمر گل
۷۴	بلبل و مور
۷۶	رویه نفس
۷۸	تیمارخوار
۷۹	آرزوی پرواز



۱۴۹	.....	سختی و سختیها
۱۵۱	.....	۷. قطعه‌ها
۱۵۳	.....	بهای جوانی
۱۵۵	.....	کوتاه نظر
۱۵۵	.....	صاعقه‌ی ما، ستم اغتیاست
۱۶۰	.....	کاروان چمن
۱۶۰	.....	باد بروت
۱۶۳	.....	بازی زندگی
۱۶۴	.....	راه دل
۱۶۵	.....	حقیقت و مجاز
۱۶۵	.....	فریاد حسرت
۱۶۷	.....	کارگاه حریر
۱۶۸	.....	گل بی عیب
۱۶۹	.....	کمان قضا
۱۷۲	.....	نشان آزادی
۱۷۴	.....	نغمه‌ی رفوگر
۱۷۶	.....	پایه و دیوار
۱۷۸	.....	مادر دوراندیش
۱۸۰	.....	نیکی دل
۱۸۰	.....	عینجو
۱۸۲	.....	اشک یتیم
۱۸۳	.....	گل و خاک
۱۸۵	.....	بی پدر
۱۸۶	.....	بنفشه
۱۸۶	.....	آتش دل
۱۸۸	.....	آئین آینه
۱۸۹	.....	امروز و فردا
۱۹۰	.....	رنج نخست
۱۹۱	.....	تاراج روزگار
۱۹۳	.....	دو همدرد
۱۹۴	.....	دو همراز
۱۹۵	.....	روح آزاده
۱۹۷	.....	سرود خارکن
۱۹۹	.....	شکایت پیرزن
۲۰۱	.....	طفل یتیم
۲۰۴	.....	قدر هستی
۲۰۵	.....	گره بی سود

۸۰	.....	خوان‌کرم
۸۲	.....	کرباس و الماس
۸۴	.....	دزد و قاضی
۸۵	.....	روح آزاد
۸۶	.....	پایمال‌آز
۸۸	.....	گوهر و سنگ
۹۲	.....	دیده و دل
۹۳	.....	لطف حق
۹۵	.....	رفوی وقت
۹۸	.....	کعبه دل
۱۰۲	.....	طوطی و شکر
۱۰۴	.....	برگ ریزان
۱۰۶	.....	گرگ و شبان
۱۰۸	.....	زاهد خودبین
۱۱۰	.....	دو محضر
۱۱۵	.....	پیوند نور
۱۱۷	.....	گل و شبنم
۱۱۹	.....	گله بیجا
۱۲۰	.....	معمار نادان
۱۲۴	.....	آرزوی مادر
۱۲۵	.....	دریای نور
۱۲۷	.....	سعی و عمل
۱۲۹	.....	عهد خونین
۱۳۱	.....	گل خودرو
۱۳۳	.....	گل پژمرده
۱۳۴	.....	صید پریشان
۱۳۷	.....	دکان ریا
۱۳۸	.....	غرور نیکبختان
۱۴۱	.....	۶. غزل‌ها
۱۴۳	.....	بی روی دوست
۱۴۴	.....	نکته‌ای چند
۱۴۵	.....	یادگار
۱۴۵	.....	آرزوها (۱)
۱۴۶	.....	آرزوها (۲)
۱۴۷	.....	آرزوها (۳)
۱۴۸	.....	آرزوها (۴)
۱۴۹	.....	آرزوها (۵)



۲۰۶	گنج ایمن
۲۰۸	مست و هوشیار
۲۰۹	قلب مجروح
۲۱۰	بزرگی کار
۲۱۱	صاف و درد
۲۱۲	علم
۲۱۴	گذشته بی حاصل
۲۱۵	وجود پاک
۲۱۵	اندوه فقر
۲۱۷	تهیدست
۲۲۰	خاطر خشنود
۲۲۲	دیوانه و زنجیر
۲۲۳	سپید و سیاه
۲۲۴	شکسته
۲۲۵	گوهر اشک
۲۲۶	نامه‌ای به نوشیروان
۲۲۸	نکوهش بی خبران
۲۳۰	همنشین ناهموار
۲۳۲	درخت بی بر
۲۳۴	سرو سنگ
۲۳۴	کیفر بی هنر
۲۳۷	نوروز
۲۳۸	فلسفه
۲۳۹	خون دل
۲۴۰	احسان بی ثمر
۲۴۰	شاهد و شمع
۲۴۱	نعمه خوشه چین
۲۴۳	گرگ و سگ
۲۴۴	دزد خانه
۲۴۵	فریب آشتی
۲۴۶	توشه پز مردگی
۲۴۷	گل پنهان
۲۴۸	جمال حق
۲۵۰	سرنوشت
۲۵۳	فرشته‌ی انس
۲۵۷	آسایش بزرگان
۲۵۷	دیدن و نادیدن

۲۵۷	شرط نیکنامی
۲۶۰	نکوهش نکوهیده
۲۶۰	در تعزیت پدر
۲۶۱	پیک پیری
۲۶۲	نهاد آرزو
۲۶۳	کودک آرزومند
۲۶۵	روش آفرینش
۲۶۶	سیه روزی
۲۶۸	ای روان
۲۷۰	ارزش گهر
۲۷۱	بام شکسته
۲۷۱	برف و بوستان
۲۷۳	مناظره
۲۷۵	ناتوان
۲۷۵	توانا و ناتوان
۲۷۶	دزه
۲۷۸	پیام گل
۲۷۹	نکوهش بیجا
۲۸۱	۸ قصیده‌ها
۲۸۳	ای دل
۲۸۵	کار مده
۲۸۶	رهائیت
۲۸۷	بهای نیکی
۲۸۷	سقراط
۲۹۱	سیل فتنه
۲۹۱	ای دل
۲۹۴	آهوی روزگار
۲۹۵	قائد تقدیر
۲۹۷	ای عجب
۲۹۹	گویند
۳۰۳	کاخ جهان
۳۰۴	چو سیم رخ
۳۰۶	در ره هستی
۳۰۹	ای دل
۳۱۴	سفر اشک
۳۱۳	دل اگر
۳۱۴	فلک



۳۱۷	هر چه بادا باد.....
۳۱۸	پنداری چند.....
۳۲۱	خدمت جهان.....
۳۲۲	ای دوست.....
۳۲۴	چند پند.....
۳۲۵	تیره بخت.....
۳۲۷	نور و نار.....
۳۲۸	گل و خار.....
۳۳۱	مور و مار.....
۳۳۴	ای رنجبر.....
۳۳۵	کارگه اخضر.....
۳۳۸	مار جهان.....
۳۳۴	شیفته گیتی.....
۳۴۸	ای بی خبر.....
۳۵۰	در خانه.....
۳۵۱	وام از ایام.....
۳۵۲	گفته نفس.....
۳۵۶	به بازار جهان.....
۳۵۷	کارهای ما.....
۳۵۹	بدمنتشان.....
۳۶۱	حاصل عمر.....
۳۶۵	دزد تو.....
۳۶۷	گفتار و کردار.....
۳۷۱	شب.....
۳۷۲	تاراج بهمن.....
۳۷۴	پرده میناگون.....
۳۷۵	دیده روشن بین.....
۳۷۷	کوه و کاه.....
۳۷۸	گردون.....
۳۷۹	سود خود.....
۳۸۱	آتش نفسانی.....
۳۸۶	آئینه معنی.....
۳۹۰	درخت جهان.....
۳۹۳	حدیث مهر.....
۳۹۴	مرغ زیرک.....
۳۹۵	ترک حرص.....
۳۹۷	پراکنده ها.....

بسیار کوتاه بود. در مورد مرگش با آنکه گفته شده بر اثر بیماری، زندگی را بدرود گفته است اما بسیاری برآند و یا می خواهند بر آن باشند که او توسط مزدوران رضا شاهی به قتل رسیده است. اگر واقعیت امر، حتی چنین باشد، نشان دهنده‌ی آن است که مردم، نمی توانند مرگ یک هنرمند شایسته و مردم دوست را در یک جامعه‌ی زیر سلطه‌ی وحشت و رُعب، به طور طبیعی باور کنند، آنهم درست در ۳۵ سالگی. در چنین شرایطی، همیشه عناصری از بدگمانی، رویه رشد می گذارد و شرایط را برای گسترش شایعه‌ها، آماده می سازد.

پیش درآمد<sup>(۱)</sup>

شعر پروین تلخ و متین و زمینی است. تلخی پدیده‌های زندگی اجتماعی انسان، دردها و ناکامی‌ها، در آن بازتابی روشن دارد. در شعر او، خبر از توفان‌های بزرگ روحی او، و یا احساسات برانگیخته و گرم و خصوصی یک زن نیست. زنی که سعی کرده تا آنجا که ممکن است، خویشتن خویش را در پشت واژه‌ها و آفریده‌های کلامی خود، پنهان سازد. شعر او مجموعه‌ای است از توصیف‌ها، تشویق‌ها، اندرزها و نشان دادن سمت و سوی ذهنی خود به نفع مردم محروم. شعر او در بیشترین عرصه‌ها، چنان کلی است که می تواند چند و چندین سده میان یک مرجع دگرگون شده در زمان و توصیف شده در شعر او فاصله باشد و در عین حال، شمول خویش را همچنان حفظ کند. عناصر مطرح شده در شعر پروین، در قید زمان‌های کوتاه و یا مرزهای محدود جغرافیایی نیستند. اگرچه رنگ ملی و این سرزمینی خویش را، کاملاً حفظ کرده‌اند. او اگرچه تصاویر

۱. دیوان پروین اعتصامی / بکوشش محمد تقی بابائی / چاپ اول / پائیز ۱۳۶۳ / ناشران: کتابفروشی حافظ - کتاب نمونه / ۲۳۹ صفحه / تهران.



دردباری از زندگی انسانهای محروم بدست می دهد، اما واژه‌ها آتشگون و خشماگین نیستند. حتی آنگاه که خصم انسانی شاعر، علیه نظام غیر عادلانه‌ای حاکم برانگیخته می شود، از نظر مضمون، خصمی است خردمندانه. تولد او - ۱۲۸۵ هجری خورشیدی - همزمان است با انقلاب مشروطیت و دوران نوجوانیش مصادف می شود با تغییر رژیم از قاجار به پهلوی و نیز حوادث دیگری که برآمد مستقیم تغییر حاکمیت سیاسی در ایران بود.

شرایط زندگی اجتماعی از یک سو و میراث تاریخی زن بودن در جامعه‌ی ایران، از سوی دیگر، شعر او را به آمیزه‌ای از اندیشه‌های دیرسال و همچنین تفکرات جدید، تبدیل کرده است. یک بُعد از اشعار پروین، ما را به سده‌های دیرین می برد. سده‌هایی که پلیس را محتسب می گفتند و قاضی‌ها، مظهر قدرت‌های چون و چرا ناپذیر بودند. گفتگوهایی از قبیل گفتگوی سیر و پیاز، سوزن و رفوگر، الماس و زرگر، سکه و گریه، عاقل و دیوانه، گرسنگ و غیره و غیره، در شمار همان گفتگوهای فرازمانی است که می تواند تعمیم یابد.

با نگاهی به اشعار او، می توان دست کم، هشت موضوع کلی را در آنها تشخیص داد و درباره‌اش به بحث و بررسی پرداخت. موضوعات هشتگانه‌ی شعر او عبارتند از:

- ۱- اخلاقیات فردی
- ۲- انساندوستی و همدردی با دیگران
- ۳- تشویق به واقع بینی و تلاش
- ۴- زندگی و مرگ
- ۵- نقش زن در مناسبات فردی و اجتماعی
- ۶- مخالفت با تظاهر و متظاهران
- ۷- تفکرات تقدیری
- ۸- تفکرات ضد تقدیری

### ۱- اخلاقیات فردی

تصویر پروین در این اشعار، تصویر انسانی است پرهیزگار و پاکدامن. برخوردار او با دیگران، در این زمینه، برخوردار است یک سو، ذهنی گریبانه و متعارض با الزامات زندگی عملی. قصیده‌ی بلند بالای «هم دنیا»ی او، اندرزگویانه‌هایی است که در هوا معلق است. و هیچ پیوندی با زندگی ملموس و اجتماعی افراد و شرایط و عوامل تعیین کننده بر

آنها ندارد. او دستورالعمل‌هایی صادر می کند که موقع گوش دادن به علت زبان گرم، صمیمی و لطیف شاعرانه‌اش، دوست داشتنی است. اما در عمل، توان خود را از دست می دهد. مثلاً این بیت:

افسون فسای، افعی شهوت را افسار بند، مرکب سودا را

مخاطب او، انسان بی چهره‌ای است که نه جزو ستمگران است و نه جزو

ستمکشان، سخن بر سر این است که آیا می شود بدون مشخص کردن مخاطب و سمت گیری شعر، بدون هیچگونه تفاوتی، دو طبقه‌ی متعارض را، یکسان مخاطب قرار داد؟ تفکراتی از این دست، پندواره، در حوزه‌ی اخلاقیات فردی، وادارنده و برحذرکن، از اندیشه‌هایی نیست که خاص پروین باشد. در ادبیات ما و بویژه ادبیات عرفانی ما که دارای وزنه‌ای بسیار سنگین است، این شیوه معمول بوده است. پروین، همان تفکرات را با شیوه‌ی خاص خود، بار دیگر اما درست در شرایطی کاملاً متفاوت، تکرار می کند. او در قصیده‌ای دیگر چنین می گوید:

به مهمانخانه‌ی آرزو هوی جزلاشه چیزی نیست برای لاشخواران و اگذار این میهمانی را

انسان، وقتی به ژرفای شعر مورد نظر سفر می کند، درمی یابد که درک پروین از

نابرابری‌ها، درکی متغیر و گاه متضاد است. براساس اشعاری از این دست، بایستی به علت حقیر بودن مادیات، ثروتمندان غارتگر را بحال خودشان گذاشت و دستشان را برای انجام آنچه که می خواهند بکنند آزاد گذاشت. طبعاً ارائه‌ی چنین دریافتی از سوی پروین، منطقی پذیر نیست. نه توصیه و اندرز به فرادستان، آنها را از آزمندی بازخواهد داشت و نه واگذار کردن آنچه که حق دیگران است، آنان را بی نیاز خواهد ساخت. تنها، با ایجاد نظامی عادلانه، باید از پیدایی عده‌ای غارتگر و فرادست و انبوهی غارت شده و فرودست جلوگیری کرد.

گاه برخورد پروین با پدیده‌های زندگی اجتماعی، برخوردی محافظه کارانه و واپس کشاننده است. قانع بودن، هیچ ارتباطی با بدست آمدن گنج قارون ندارد و گدای خویش بودن، هیچ ملک سلیمانی را به انسان‌ها عرضه نمی کند:

قناعت کن اگر در آرزوی گنج قارونی گدای خویش باش ارطال ملک سلیمانی

اما هنگامی که آرمانهای بزرگ و والای انسانی مطرح است، با کلامی محکم و متین، توصیه‌اش این است که در این راه، بایستی صمیمانه و عاشق وار کوشید. حتی نثار جان در این راه، جزو کارهای آغازین است: